

تحلیل شعر فروغ فرخزاد بر اساس آرکی تایپ

مسعود پاکدل*

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۶

آزاده ستوده**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۲

چکیده

مهم‌ترین اصطلاح مکتب روانکاوی یونگ «آرکی تایپ» است. آرکی تایپ افکار غریزی و مادرزادی و تمایل به رفتارهایی است که انسان‌ها طبق الگوهای از پیش تعیین‌شده انجام می‌دهند یا به تعبیری تصاویری هستند که به ناخودآگاه بشر راه یافته‌اند. این افکار و تمایلات در مذاهب، اسطوره‌ها و نوشته‌های ادبی خودنمایی می‌کنند. فروغ یکی از شاعران بنام معاصر ایرانی است که شاید به سبب رنج‌هایی که در زندگی متحمل شده است، اصطلاح آرکی تایپ در اشعار او زیاد به چشم می‌خورد. نتایج بدست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که آرکی تایپ‌هایی نظیر مام بزرگ یا بزرگ بانوی هستی، تولد دوباره، عشق و قهرمان در اشعار فروغ بسیار دیده می‌شود و از میان آن‌ها آرکی تایپ‌های قهرمان و مام بزرگ جلوه بیش‌تری دارند. دانستن این کهن الگوها سبب درک بهتر معنا و مفهوم شعر فروغ می‌شود، بسیاری از گره‌های اشعار او را می‌گشاید و به زیباشناسی شعر نیز کمک می‌کند. مثلاً با فهم کهن الگوی عشق است که درمی‌یابیم عشق با گذر زمان در نگاه فروغ بی فروغ نمی‌شود. ازلی و ابدی است. روز و شب ندارد و زمان و مکان نمی‌شناسد.

کلیدواژگان: مام بزرگ، قهرمان، کهن الگو، روان‌شناسی، نقد ادبی.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.

masoudpakdel@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران.

azadehsotoodeh842@gmail.com

نویسنده مسئول: مسعود پاکدل

مقدمه

کهن الگو (Archetype) از اصطلاحات رایج در روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ - که از روش او با عنوان «روان‌شناسی تحلیلی» یاد می‌کنند - است که در نقد ادبی، به ویژه رویکرد نقد اسطوره‌ای که به آن «نقد کهن الگویی» می‌گویند، کاربرد بسیاری دارد. در روان‌شناسی تحلیلی آن دسته از اشکال ادراک و دریافت را که به جمع به ارث رسیده است، آرکی تایپ یا کهن الگو یا سرنمون می‌نامند. هر یک از کهن الگوها تمایلات ساختاری پنهانی‌ای هستند که نشانگر محتویات و فرایندهای پویای ناخودآگاه جمعی در سیمای تصاویر ابتدایی است که این تصاویر ابتدایی می‌توانند در همه دوران‌ها و نژادها مشترک باشند. یک کهن الگو می‌تواند حاصل یک اثر به ارث رسیده یا ذخیره هوشی درونی باشد که از طریق تراکم تجربیات روانی بی‌شماری که همواره تکرار شده‌اند تکوین یافته است.

تصاویر ابتدایی محصول و مرتبط با عواملی چون فرایندها و رویدادهای طبیعی‌اند که دائماً در تکرار هستند و دیگر عوامل تعیین کننده درونی زندگی که به کمک طبیعت دوگانه به خوبی می‌توانند به دریافت‌های درونی و بیرونی نظم و هماهنگی ببخشند. این تصاویر با هدایت غرایز ناب به درون قالب‌های نمادی انرژی روانی را از سردرگمی بزرگی که ادراک به وجود می‌آورند رهایی می‌بخشد.

کهن الگوها مانند دیگر مفاهیم تعریف‌شده در روان‌شناسی تحلیلی دارای دو ماهیت فردی و جمعی هستند که هر کدام دارای ویژگی‌های مثبت و منفی می‌باشند که زمینه‌های روانی پیچیده‌ای را در انسان‌ها به وجود می‌آورند و عمری به درازی عمر بشر دارند، با اولین بشر زاده شده‌اند و تا آخرین دوران حیات نیز ادامه می‌یابند. کهن الگوها در واقع نوعی آمادگی به ارث رسیده محسوب می‌شوند که در اختیار همه نسل‌ها قرار گرفته‌اند. «کهن الگو یکی از مباحث عمده در نقد ادبی است که توسط کارل یونگ مطرح شده است. یونگ ایده سرنمون را از قدیس آگوستین وام گرفته است، آنجا که از اندیشه‌های اصلی سخن می‌گوید. اندیشه‌هایی که به خودی خود پدید نیامده بلکه در فهم الهی مستتر است» (مورنو، ۱۳۳۸: ۳۱). کهن الگوها در چند حوزه علمی، کاربردی ویژه دارند و در هر یک از این حوزه‌های علمی، معنایی خاص به خود گرفته‌اند.

روان‌شناسی، مردم‌شناسی و نقد ادبی از جمله علمی هستند که اصطلاح کهن‌الگو در آن‌ها کاربرد دارد. منشأ و ریشه اصطلاح کهن‌الگو را همانطور که بیان شد در دو نقطه می‌توان جست‌وجو کرد. یکی مکتب مردم‌شناسی دانشگاه کمبریج، و دیگر در حوزه روان‌شناسی یونگ. مکتب مردم‌شناسی دانشگاه کمبریج، مسأله کهن‌الگو را با تألیف کتابی به نام «شاخه زرین» مطرح نمود. این کتاب را جیمز فریزر در فاصله سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۸۱۱ میلادی نوشت. او در این اثر به بررسی ریشه‌های نخستین مناسک و آیین‌های مذهبی، اسطوره‌ها، سحر و جادو پرداخت و با مقایسه و تطبیق آن‌ها و یافتن شباهت‌های فراوان نتیجه گرفت که نیازهای اولیه و اساسی انسان در همه مکان‌ها و زمان‌ها یکسان است. حوزه روان‌شناسی یونگ، دیگر جایگاهی بود که در آن به موضوع کهن‌الگو پرداخته شد. «یونگ روان‌شناس و فیلسوف سوئیسی بود که مطالعات روان‌شناسی‌اش را بعد از جدا شدن از استادش زیگموند فروید دنبال کرد. او به تکمیل تقسیم بندی فروید، که در مورد ذهن انجام داده بود پرداخت. فروید روان یا ذهن انسان را به سه بخش خودآگاه، نیمه‌آگاه و ناخودآگاه تقسیم کرده بود (شمیسا، ۱۳۸۳: ۸۳). یونگ با ادامه کار فروید سعی کرد تا مطالعات خود را بیش‌تر در بخش ناخودآگاه ذهن متمرکز کند. او برای بخش ناخودآگاه ذهن، دو گونه در نظر گرفت. این دو بخش، ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی نام گرفتند. به عقیده یونگ، ناخودآگاه جمعی، میراثی است که از دوره‌های نخستین زندگی بشر در حافظه تاریخی انسان‌ها ثبت شده است و همه مردم در آن سهیم هستند. «از نظر یونگ، کهن‌الگوها محتوای ناخودآگاه جمعی هستند که بالقوه در روان آدمی موجود است و به سبب انگیزه‌های درونی یا بیرونی در خودآگاه آدمی پدیدار می‌شوند و به عبارت دیگر خود را به خود آگاه می‌شناسانند. به طور کلی کهن‌الگوها، همان مظاهر و تجلیات نمونه‌وار و عام روان آدمی است (جونز و همکاران، ۱۳۶۹: ۳۳۹).

یونگ بعد از پرداختن به ناخودآگاه جمعی، اصطلاح کهن‌الگو را در آثار خود به شکلی وسیع‌تر به کار برد. به عقیده او کهن‌الگو، افکار غریزی و مادرزادی و تمایل به رفتارهایی است که انسان‌ها بر طبق الگوهای از پیش تعیین شده انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، کهن‌الگوها تصاویری هستند که به ناخودآگاه بشر راه یافته‌اند (شمیسا،

۱۳۸۳: ۹۳). کهن الگو، در واقع ایده‌ای مجرد است که نماینده اساسی‌ترین خصوصیات مشترک داستان‌ها و اساطیر و رهیافت‌های هنری است. یونگ معتقد است که کهن الگوها، ماهیتی جهان شمول دارند و موجودیت‌شان از شکل‌گیری مغز و ذهن انسان در طول زمان ناشی شده است (بیلسکر، ۱۳۸۸: ۶۰).

روتون در کتاب «اسطوره» خود بیان می‌کند که عموماً آثار برتر، دارای روح پرواز تخیلی و کهن‌الگویی بیش‌تری هستند زیرا کهن‌الگوها به ناخودآگاه فرد تعلق دارند. یونگ نیز ثابت می‌کند وقتی موقعیت کهن‌الگویی پدید می‌آید، ناگهان یک حس فوق‌العاده مبتنی بر رهایی یافتگی به ما دست می‌دهد. در چنین لحظاتی، ما دیگر فرد به شمار نمی‌آییم، بلکه نژاد هستیم. به همین دلیل، کهن‌الگوها خاص یک منطقه، یک فرهنگ یا کشور خاص نیستند بلکه؛ مفاهیمی جهانی هستند و هرگز به دلیل سنت‌ها و مهاجرت‌های خاص منتشر نشده‌اند بلکه ممکن است در هر زمان و مکان تجلی یابند.

طبیعی است که شاعران و هنرمندان در عرصه هنر خود از اجزاء و مواد فرهنگ و ملیت خود کمک می‌گیرند. کهن‌الگوها با آنچه در بستر خود دارند بخشی از ملیت، تمدن و فرهنگ هر ملتی را تشکیل می‌دهند و به مرور زمان تعدادی از آن‌ها همچون اسطوره‌ها به نمادهای ملی تبدیل می‌شوند و ابزاری مؤثر برای برخی از کاربردهای هنری محسوب می‌شوند. هر کدام از این کهن‌الگوها از غم‌ها، شادی‌ها، آلام و آرزوهای مشترک ملت‌ها سرچشمه گرفته‌اند و شاعران و نویسندگان سعی کرده‌اند این کهن‌الگوها را در آثارشان جلوه‌گر سازند. به طور کلی کهن‌الگوها عبارت‌اند از مام بزرگ، قهرمان، آنیما، آنیموس، سایه، نقاب، پیر خرد، خود، تولد دوباره و

پیشینه تحقیق

در باب پیشینه موضوع می‌توان گفت که سردمدار روانکاوی، فروید می‌باشد و یونگ را در کنار زیگموند فروید از پایه‌گذاران دانشه نوین روانکاوی قلمداد می‌کنند، به تعبیر فروید/فوردهام پژوهشگر آثار یونگ «هرچه فروید ناگفته گذاشته، یونگ تکمیل کرده است» (ولودیمیر، ۱۳۷۹: ۲۳). از مفاهیم و حوزه روانکاوی آرکی‌تایپ می‌باشد که برگرفته از واژه یونانی آرکه تیپوس است. این واژه در زبان یونانی به معنی مدل یا الگویی بوده

است که چیزی را از روی آن می‌ساختند. مترجمان فارسی زبان، معادل‌های مختلفی چون صورت ازلی، کهن الگو، صورت نوعی نهادینه و سرنمون را برای این واژه پیشنهاد کرده‌اند. آرکی تایپ در چند حوزه علمی کاربرد دارد و در هر یک از آن‌ها معنای خاصی به خود گرفته است. روان‌شناسی، مردم‌شناسی و نقد ادبی از جمله علمی است که اصطلاح آرکی تایپ در آن‌ها کاربرد دارد. منشأ و ریشه اصطلاح آرکی تایپ یا کهن الگو را در دو نقطه می‌توان جست‌وجو کرد: یکی مکتب مردم‌شناسی که جیمز فریزر، انسان‌شناس اسکاتلندی آن را در فاصله سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۵ میلادی مطرح کرد و منشأ دیگر آرکی تایپ، به تئوری‌های روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ بازمی‌گردد و البته شهرت این اصطلاح نیز بیش‌تر مربوط به همین حوزه است. یونگ که مطالعات خود را بیش‌تر در بخش ناخودآگاه ذهن متمرکز کرده بود، برای آن دو گونه در نظر گرفت: ناخودآگاه فردی و ناخودآگاه جمعی. به عقیده او ناخودآگاه جمعی میراثی است از دوره‌های نخستین زندگی بشر که در حافظه تاریخی انسان‌ها ثبت شده است و همه مردم در آن سهیم هستند. بخش خودآگاه، همواره آرکی تایپ‌ها را به صورت نماد و سمبل درک می‌کند. این اندیشه علاوه بر اینکه دغدغه ذهنی انسان‌های گذشته و ادیان مختلف بوده است، اندیشه و تفکری است پویا و زنده که امروزه و تا زمانی که انسانی روی زمین نفس می‌کشد در جریان خواهد بود. از آنجایی که آرکی تایپ‌ها به عنوان «ناخودآگاه جمعی» بشر قلمداد می‌شوند؛ نمی‌توان آن‌ها را متعلق به یک قوم یا ملتی دانست. از همین روست که در بررسی آن می‌توان دریافت که در بیش‌تر ملت‌ها مشترکاتی در این زمینه وجود دارد، که آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. در میان شاعران ایرانی فروغ نیز، به عنوان شاعری برجسته و متفکر، به این مسأله نظر داشت، بدان می‌اندیشید.

کهن الگو

زندگینامه فروغ

فروغ الزمان فرخزاد شاعر نامدار معاصر ایرانی، در هشتم دی‌ماه ۱۳۱۳، در خیابان معز السلطنه کوچه خادم آزاد در محله امیریه تهران به دنیا آمد، فرزند سرهنگ محمد

فرخزاد و توران وزیری تبار. فروغ در سال ۱۳۳۰ در سن ۱۶ سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد و حاصل ازدواج او با شاپور، فرزندی به نام کامیار بود که در سال ۱۳۳۲ در اهواز به دنیا آمد «عابدی، ۱۳۸۱: ۱۵» که بعد از طلاق، از دیدن او محروم بود و همین امر عامل مهمی در ایجاد حسّ نومیدی و روحیه افسردگی فروغ بود و نیز باعث گریه‌های شبانه‌روزی او در فقدان دیدار فرزندش گردید. «از زندگی گذشته به کل بریده‌ام- وقتی کامی را در خیابان می‌بینم که حالا قدش به شانهم می‌رسد فقط تنم شروع می‌کند به لرزیدن و قلبم به ترکیدن» (نامه به برادر؛ جلالی، ۱۳۷۵: ۶۸).

وی در دوران زندگی کوتاه خود سفرهای زیادی به کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، آلمان، ایتالیا و انگلیس داشته که بیش‌تر برای مطالعه و بررسی امور مربوط به سینما بود و کار سینمایی فروغ پس از آشنایی با/براهیم گلستان آغاز شد و با همکاری وی ادامه یافت.

به گفته فروغ، وی در سن بیست سالگی به سرودن شعر به صورت حرفه‌ای پرداخت و قبل از این مدت نیز در دوران کودکی طبع آزمایی کرده است. «یک سال است که به طور مداوم شعر می‌گویم، پیش از آن مطالعه می‌کردم می‌توانم بگویم که بیش‌تر از همه روزهای عمرم کتاب‌های مفید و سودمند خوانده‌ام و سه سال است که اصولاً شاعر شده‌ام یعنی روحیه شاعران پیدا کرده‌ام» (جلالی، ۱۳۷۵: ۶۲)

«من وقتی سیزده یا چهارده ساله بودم، خیلی غزل می‌ساختم و هیچ وقت چاپ نکردم. همین طوری غریزی در من می‌جوشید. روزی دو-سه تا، توی آشپزخانه، پشت چرخ خیاطی همین طور می‌گفتم» (عابدی، ۱۳۷۷: ۱۴).

۱۳۳۱: «اسیر» شامل ۴۴ شعر، ۱۳۳۵: «دیوار»، ۱۳۳۶: «عصیان» شامل ۱۷ شعر، ۱۳۵۲: «تولد دیگر» شامل ۳۵ شعر، ۱۳۴۲: «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» شامل ۷ شعر.

پایان زندگی فروغ

گورستان ظهیر الدوله تهران که بزرگان بسیاری از ادب و فرهنگ این مرز و بوم را در خویش جای داده است، در سال ۱۳۴۵ پذیرای جسم تکیده فروغ است. مرگ وی را در

بیست و چهارم بهمن ماه ۱۳۴۵، به خود فراخواند، و فروغ در یک حادثه رانندگی جان سپرد (دیوان کامل فروغ، چاپ آلمان: ۲۱).

کهن الگوی «مام بزرگ» یا «بزرگ بانوی هستی» در شعر فروغ

مام بزرگ یکی از کهن الگوهای یونگ است. مادر به عنوان چهره‌ای اساطیری و مقدس در ناخودآگاه ذهن بشر جای دارد. «همه اجداد ما مادر داشتند. همه ما از محیطی بیرون آمده‌ایم که در آن یک مادر یا جانشین مادر وجود داشته است (زاهدی، ۱۳۸۲: ۱۵). این تصویر در زن این ذهنیت را به وجود می‌آورد که قدرت بی‌پایان برای مهر ورزیدن، فهمیدن و یاری کردن به وی ارزانی گشت است. مادر اولین جنس مؤنثی است که فرزند با او در ارتباط است. از جمله صفات مادر «شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزندی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر غریزه و انگیزه یاری دهنده، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می‌پروراند و مراقبت می‌کند و هر آنچه رشد باروری را در بر می‌گیرد، می‌باشد (یونگ، ۱۳۶۸: ۲۵). شفقت و مهربانی مادر در عالم طبیعت در مظاهر گوناگون جلوه‌گر شده است. «بسیاری از چیزهایی که احساس فداکاری و خدمتگزاری را برمی‌انگیزد از مظاهر مادر به شمار می‌رود. مثل دانشگاه، شهر، کشور، زمین، دریا و... و اشیای گود چون دیگ و ظروف طبخ و البته زهدان و رحم و هرچه شبیه به آن است، مادر را تداعی می‌کند. سایر مظاهر مادر به مفهوم مجازی آن در چیزهایی متجلی می‌شوند که مبین غایت آرزوهای ما برای نجات و رستگاری است؛ مانند فردوس، ملکوت خدا و اورشلیم بهشتی» (همان: ۲۵).

این موارد، مظاهر خیر و نیکی مادر مثالی است. صورت مثالی مادر گاهی می‌تواند مخرب و زیان‌آور باشد. از جمله مظاهر منفی یا شر مادر مثالی جادوگر یا هر حیوانی که می‌بلعد و یا دور بدن می‌پیچد؛ مانند ماهی بزرگ یا افعی، گور، تابوت، آب ژرف، مرگ، کابوس و لولو می‌باشد. از مظاهر مام بزرگ نیز می‌توان به آب و دریا و باران و زمین و کوه و امثال آن که تداعی کننده حس فداکاری است اشاره نمود. اشعار فرخزاد از محدوده تجربه‌های فردی بالاتر می‌رود و بیان شاعرانه‌اش از عالمی ماورای خاطره‌های

بومی و واقعیت اجتماعی سرچشمه می‌گیرد و او وفادار به اصل مادینه خویش پرده از چهره مام بزرگ هستی برمی‌دارد و از دهان او سخن می‌گوید:

من در پناه شب

از انتهای هرچه نسیم است می‌وزم

من در پناه شب

دیوانه‌وار فرو می‌ریزم

با گیسوان سنگین‌ام، در دست‌های تو

و هدیه می‌کنم به تو گل‌های استوایی این گرمسیر جوان را

(فروغ، ۱۳۷۰: ۶۵)

در ابتدایی‌ترین نظام‌های اجتماعی بشر که مدارسالار هستند؛ مام بزرگ حاکم مطلق است. او ماده اولیه، مادر هستی، خدای آفرینش و فرمانروای جهان مردگان است. اما در عصری که پدرسالاری حاکم می‌شود، مام بزرگ به گوشه‌ای پناه می‌برد ولیکن در این گوشه‌نشینی او پیوندی عاشقانه با خواب و خیال آدمی دارد و پیام‌اش را از آن سوی زمان به گوش او می‌رساند:

گوش کن به صدای دوردست من

در مه سنگین اوراد سحرگاهی

که چگونه با ته‌مانده صدای دست‌هایم

عمق تاریک تمام خواب‌ها را لمس می‌سازم

(فروغ، ۱۳۷۰: ۵۸)

فروغ در نامه‌ای می‌نویسد: «می‌خواهم به اعماق زمین برسم. عشق من آنجاست، در آنجا که دانه‌ها سبز می‌شوند و ریشه‌ها به هم می‌رسند و آفرینش در میان پوسیدگی خود را ادامه می‌دهد. گویی همیشه وجود داشته است، پیش از تولد و بعد از مرگ. گویی بدن من یک شکل موقت و زودگذر آن است. می‌خواهم به اصل‌اش برسم. می‌خواهم قلب‌ام را چون میوه‌ای رسیده به همه شاخه‌های درختان آویزان کنم» (فروغ، ۱۳۵۰: ۱۰۷). نامه فوق این کهن‌الگو را در شعر فروغ نشان می‌دهد. او خود را چون زمین می‌داند، زمین که مشخص‌ترین نماد و صورت مثالی «مام بزرگ» است. در بسیاری از

اساطیر و زبان‌ها انسان زاده زمین نامیده شده است و عقیده بر این است که نوزادان از ژرفنای زمین از غارها، مگاک و شکاف‌های می‌آیند(الیاده، ۱۳۷۵: ۱۶۸).
در شعر معاصر با جلوه‌هایی از این بزرگ بانو روبه‌رو می‌شویم که زیباترین و عاطفی‌ترین اشعار را به خود اختصاص داده است. از جمله در شعر اخوان:

همان است و می‌بینم

کبود بیشه پوشیده است بر تن آبی مهتابی مینایی

همان است و این می‌بینم، شب تر گونه روشن

همان افسانه و افسون رؤیایی

شب پاک اهورایی

تجلی کرده با زیباترین جلوه

(اخوان ثالث، ۱۳۷۲: ۲۵)

همچنین در:

چه خوابی، خواب!

نمی‌دانم تو رفتی کجا، آن وقت شب آیا

و این را هم نمی‌دانم که از کی آشنا بودیم

و از کی راه با ما هم یکی شد، از کجا ای زن

و از کی گفت و گو مان سرگرفت و مهربانی‌مان...

چه خوابی بود!

بگو آخر چرا خواب تو را دیدم، چرا، ای زن؟

(اخوان ثالث، ۱۳۷۲: ۴۵)

فروغ تجسم مام بزرگ است. زنانگی او در جنسیت زن خلاصه نمی‌شود و عصیان او نه تنها بر علیه جامعه‌ای است که محکوم‌اش می‌کند بلکه تلاشی دردناک برای یافتن تمامیت وجودش است. او عمق تاریک زمین است و در زهدان ازلی‌اش دانه‌ها سبز می‌شوند و ریشه‌هایش به هم می‌رسند. او خوشه‌های نورس گندم را زیر پستان می‌گیرد و شیر می‌دهد» و اعتراف می‌کند:

و تمام شهوت تند زمین هستم

که تمام آبها را می کشد در خویش
تا تمام دشتها را بارور سازد

(فروغ، ۱۳۷۰: ۸۵)

فروغ پیوندی شگفت با آبهای راکد و حفره‌های خالی دارد. او زنی است که در
سراسر تابوت‌اش:

جریان سرخ ماه گذر دارد
و عطرهاى منقلب شب
خواب هزار ساله اندام‌اش را
آشفته می کند

(فروغ، ۱۳۷۰: ۴۵)

از کارکردهای منفی مام بزرگ در اشعار فروغ نیز می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

من ظلمت و تباهی جاویدم
تو نور روشن امیدی
در شب کوچک من، افسوس
باد با برگ درختان میعادى دارد
در شب کوچک من دلپره ویرانی است
گوش کن
وزش ظلمت را می شنوی؟

(فروغ، ۱۳۷۰: ۳۰)

سخنی باید گفت
دل من می خواهد با ظلمت جفت شد
سخنی باید گفت

(فروغ، ۱۳۷۰: ۸۸)

ای خدا بر روی من بگشای
لحظه‌ای درهای دوزخ را
تا به کی در دل نهان دارم

حسرت گرمای دوزخ را؟

(فروغ، ۱۳۷۹: ۵۵)

کهن الگوی «قهرمان»

کهن الگوی قهرمان (Hero)، خصوصاً در آثار حماسی از قبیل «شاهنامه»، کهن الگویی بسیار کلیدی و اصلی است. اسطوره قهرمان رایج‌ترین و شناخته‌ترین بن‌مایه‌های اساطیری است و روایت آگنده از ماجراها و وقایعی شناخته شده است که او با تلاش و مخاطره بسیار آن‌ها را پشت سر می‌گذارد تا ضمن تحول و تکوین و تکامل، به نقطه تعالی این الگوی روایی - که رسیدن به هدف و پیروزی است - دست بیابد. اسطوره جهانی قهرمان، تصویری از قدرت انسان را به نمایش می‌گذارد که شر و بدی را در قالب‌هایی چون اژدها، شیطان، مارهای بزرگ، هیولاها و دیوان و هر نوع دشمنی که مردم‌اش را به نابودی یا تهدید کند، شکست می‌دهد (jung, 1979: 238). تا حین بازگشت به اصل پاک کودکانه (تطهیر)، به قله پیروزی و جوهره وجودی خود (کمال) دست بیاید و در نهایت، این مسیر دشوار و پر پیچ و خم، به حدی از مظاهر ازلی الوهیت و خداگونگی نزدیک شود. از دیدگاه روان‌شناسی، قهرمان تجلی نمادین روان کاملی است که ماهیت فراخ‌تر و غنی‌تر از آن چیزی را دارد که «من» فاقد آن است و توصیفی نمادین از من (ego) وحدت یافته با «فرامن» (super ego) است (henderson, 1967: 101).

به اعتقاد یونگ نیز اسطوره قهرمان رایج‌ترین و شناخته شده‌ترین اسطوره‌هاست این اسطوره جهانی به مردی بسیار نیرومند و یا نیمچه خدایی اشاره دارد که بر بدی‌هایی در قالب اژدها، مار، دیو، ابلیس پیروز می‌شود و مردم خود را از تباهی می‌رهاند (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۱۲). کهن الگوی قهرمان هم برای فردی که می‌کوشد شخصیت خود را کشف و تأیید کند مفهوم دارد و هم برای جامعه‌ای که نیاز به تثبیت و هویت جمعی دارد (همان: ۱۶۴). نمادهای قهرمانی زمانی بروز می‌کنند که من خویشتن نیاز به تقویت بیش‌تر داشته باشد، یعنی هنگامی که خودآگاه کاری را به تنهایی نمی‌تواند انجام دهد بنابراین به ناخودآگاه نیاز پیدا می‌کند (همان: ۱۸۱). در شعر فروغ نیز جلوه‌هایی از این کهن الگو بازتاب داده شده است:

کسی می آید

کسی می آید

کسی دیگر

کسی بهتر

کسی که مثل هیچ کس نیست، مثل پدر نیست، مثل انسی نیست،

مثل یحیی نیست، مثل مادر نیست

و مثل آن کسی است که باید باشد

کسی می آید

کسی می آید

کسی که در دل اش با ماست، در نفس اش با ماست،

در صدایش با ماست

و سرانجام، او کسی است که می آید و همه چیز را میان مردم قسمت می کند و سهم

همه را می دهد:

کسی از آسمان توپخانه در شب آتش بازی می آید

و سفره را می اندازد

و نان را قسمت می کند

و پپسی را قسمت می کند

... و چکمه های لاستیکی را قسمت می کند

و سینمای فردین را قسمت می کند

و سهم ما را هم می دهد

(فروغ، ۱۳۷۰: ۶۱ و ۶۲)

همچنین در بند زیر:

آن روزها رفتند

آن روزهای جذبه و حیرت

آن روزهای خواب و بیداری

آن روزها هر سایه رازی داشت
هر جعبه سربسته گنجی را نهان می‌کرد
هر گوشه صندوقخانه در سکوت ظهر
گویای جهانی بود
هر کسی ز تاریکی نمی‌ترسید
در چشم‌هایم قهرمانی بود

(فروغ، ۱۳۷۹: ۱۲۶)

کهن‌الگوی «مرگ و تولد دوباره» (نوزایی یا باززایی)

از آغاز زندگی انسان در جهان، یکی از مهم‌ترین آرزوها و خواسته‌های وی بی‌مرگی و زندگی جاوید بوده است؛ این آرزو به اشکال مختلف در نقاط مختلف جهان بروز یافته است. جست‌وجوی آب حیات، درخت زندگی و ... نشانه‌ها و نمونه‌هایی از تلاش انسان‌ها برای جاودانگی و بی‌مرگی است. کهن‌الگوی مرگ و تولد مجدد از مسائلی است که ذهن انسان را از آغاز خلقت مشغول کرده است. به اعتقاد «الیاده» بسیاری از مراسم و آیین‌های باستانی بیان‌گر مفهوم تولد مجدد هستند مخصوصاً «نوروز» ایرانیان. «الیاده» همچنین حالات ماه را دال بر مرگ و تولد مجدد می‌داند و مرگ و تولد مجدد انسان‌ها را با آن مقایسه می‌کند «در نگرشی که بر اثر مشاهده احوال ماه ساخته و پرداخته شده، مرگ یک فرد و نابودی «ادواری» همه بشریت امری ناگزیر است همچنان که سه شب تاریک- ماه یا سرار و به دنبال آن طلوع یا «تولد دوباره» ماه امری ناگزیر می‌باشد، به همان ترتیب نیز، هم مرگ آدمی و هم مرگ بشریت، هر دو به طور یکسان، برای احیاء و زایش مجددشان ضروری است. هر یک از صور هستی، از هر سنخ که باشد به صرف این که هست و می‌پاید، به ناچار توان خود را از دست داده فرسوده می‌شود و برای ترمیم توان و قوت خود لازم است ولو برای یک لحظه هم شده دوباره به نامتعیّن ازلی بپیوندد و به وحدتی که از آن صادر شده باز پس سپرده شود؛ به عبارت دیگر باید به «آشوب» ازلی (در سطح گیهانی)، به بی بند و باری و «لهو و لعب» (در سطح اجتماعی)، به «تاریکی» (در مورد کشت دانه‌ها)، به عنصر آب (در مراسم غسل تعمید در مورد انسان و

غرق قاره اطلس در مورد تاریخ و الی آخر) بیوندد» (الیاده، ۱۳۷۵: ۹ و ۹۸). به باور /الیاده، زمان با هر زایش نوینی، در هر سطح که باشد احیاء و تجدید می‌شود و این بازگشت جاودانه نمایان‌گر شناختی از هستی است که از تأثیر زمان و سیوروت و دگرگونی مبراست (همان: ۹۹).

علاوه بر این یونگ نیز در کتاب «چهار صورت مثالی» درباره کهن‌الگوی «ولادت مجدد» بحث کرده است. یونگ می‌نویسد: «ولادت مجدد فرآیندی نیست که به طریقی بتوان مورد مشاهده قرار داد. نه می‌توان آن را اندازه گرفت، نه وزن کرد و نه از آن عکس برداشت. ولادت مجدد، کاملاً دور از دریافت حواس است. در اینجا یا حقیقتی سر و کار داریم که صرفاً «روانی» است و فقط به طور غیرمستقیم و از طریق احکام شخصی به ما انتقال یافته است. انسان از ولادت مجدد سخن می‌گوید، به آن اقرار دارد و از آن لبریز است و ما آن را به صورت امری به قدر کافی واقعی می‌پذیریم» (یونگ، ۱۳۶۸: ۶۷). او ولادت مجدد را جزء اعتقادات اولیه بشر می‌داند و بنیان آن‌ها را بر چیزی می‌داند که آن را «صورت مثالی» می‌خواند. به اعتقاد او «استعلای حیات» و «دگرگونی درونی» دو دسته اصلی تجربیات ولادت مجدد هستند (همان: ۶۸).

در اساطیر ملل مختلف، مصداق‌هایی برای کهن‌الگوی ولادت مجدد نشان داده‌اند؛ مثلاً رفتن یونس به شکم ماهی، نشانه مرگ او و بیرون آمدن او نشانه زایش دوباره است. یا رفتن اصحاب کهف درون غار و بیرون آمدن‌شان از آنجا نیز بیانگر همین مفهوم است. رفتن سیاوش درون آتش و بیرون آمدن او، حتی افتادن یوسف درون چاه و بیرون آمدنش همگی نمونه‌هایی از کهن‌الگوی مرگ و تولد مجدد هستند. گاهی این مرگ نمادین، به صورت «خواب» تداعی می‌شود از جمله در مورد «اصحاب کهف» که در قرآن (سوره کهف) داستان‌شان آمده و بنا به فرموده خداوند متعال، این‌ها، در غار به خواب رفته بودند.

یونگ معتقد است که ولادت مجدد جزء اعتقادات اولیه بشر به حساب می‌آید. ولادت مجدد، کاملاً دور از دریافت حواس است. در اینجا با حقیقتی سر و کار داریم که صرفاً روانی است و فقط به طور غیرمستقیم و از طریق احکام شخصی به ما انتقال یافته است. انسان از ولادت مجدد سخن می‌گوید، به آن اقرار دارد و از آن لبریز است و ما آن را به

صورت امری به قدر کافی واقعی می‌پذیریم» (یونگ، ۱۳۸۷: ۶۷ و ۶۸). مجموعه «تولد دیگر» عنوان مجموعه‌ای از فروغ است که نشان‌دهنده وجود این کهن‌الگو در مجموعه اشعار اوست. بسیاری از اشار فروغ بازتاب دهنده این کهن‌الگوست:

سخن از پیچ پیچ ترسانی در ظلمت نیست
سخن از روز است و پنجره‌های باز
و هوای تازه
و اجاقی که در آن اشیاء بیهده می‌سوزند
و زمینی که ز کشتی دیگر بارور است
و تولد و تکامل و غرور

(فروغ، ۱۳۷۰: ۱۳۸)

چرا توقف کنم؟
پرنده‌ها به جست‌وجوی جانب‌آبی رفته‌اند
افق عمودی است
افق عمودی است و حرکت فواره‌وار
می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم
با گیسویم: ادامه بوهای زیر خاک
با چشم‌هایم: تجربه‌های غلیظ تاریکی
... و من در آستانه به آن‌ها که دوست می‌دارند
و دختری که هنوز آنجا
در آستانه پر عشق ایستاده
سلامی دوباره خواهم داد

(فروغ، ۱۳۷۰: ۱۵۹)

بسیاری از نامه‌های فروغ نیز نشان‌دهنده جست‌وجوی او برای تولدی تازه است: «همینطور به راه افتاده‌ام، مثل بچه‌ای که در یک جنگل گم می‌شود. به همه جا رفتم و در همه چیز خیره شدم تا عاقبت به چشمه رسیدم و خودم را توی آن چشمه پیدا کردم.

خودم که عبارت باشد از خودم و تمام تجربه‌های جنگل. شعرهای این کتاب در واقع قدم‌های من هستند و جست‌وجوی من برای رسیدن به چشمه» (فروغ، ۱۳۵۰: ۱۹۵).
فروغ تولد دوباره را همراه با طبیعت حس می‌کند؛ همچنان که طبیعت تولد دوباره دارند، او نیز همراه با آن‌ها نوزایی می‌کند:

اکنون دوباره پنجره‌ها خود را
در لذت تماس عطرهاى پراکنده باز می‌یابند
اکنون درخت‌ها همه در باغ خفته پوست می‌اندازند
و خاک با هزاران منفذ
ذرات گیج ماه را به درون می‌کشد

کنون نزدیک‌تر بیا
و گوش کن
به ضربه‌های مضطرب عشق
که پخش می‌شود
چون تام تام طبل سیاهان
در هوهوی قبیله اندام‌های من

(فروغ، ۱۳۷۰: ۱۳۶)

کهن الگوی «خود»

این کهن الگو از مهم‌ترین صورت‌های مثالی یونگ است. «خود» مرکز تنظیم‌کننده‌ای است که باعث بسط دائم و بلوغ شخصیت می‌شود» (یونگ، ۱۳۸۷: ۲۵۰). زمانی که خودآگاه و ناخودآگاه فرد به هم رسند تمامیت و کمال در انسان به وجود آمده است. از سوی دیگر می‌توان گفت وقتی آنیما با آنیموس با وجود فرد یکی شوند انسان به مرحله «خود» می‌رسد. کهن الگوی «خود» و «من» هم‌پای هم پیش می‌روند. «خود» مرکز مجموعه خودآگاهی و ناخودآگاهی است. «خود» از تناقض‌های طبیعت انسان از همه آنچه که باید خوب باید احساس شود از نرینگی و مادینگی اعمال چهارگانه اندیشیدن

احساس و شهود و به طور کلی از خودآگاه و ناخودآگاه واحدی فراهم می‌آورد» (فورهام، ۱۳۵۶: ۱۱۶). خود یا ذات صورت نوعی مرکزیت و نظام و سامان و الگوی جامعیت انسان است و به صورت نمادی، دایره مربع چهارگانگی کودک ماندالا و... ظاهر می‌شود» (جونز، ۱۳۶۶: ۴۶۷).

کودک از دیدگاه یونگ نماد کمال و تمامیت است. این کهن‌الگو در اسطوره‌ها و هنر نشان داده می‌شود. اینکه در مراسم عید کریسمس عیسی‌ای کودک را گرمی می‌دارند نمایانگر کهن‌الگوی کودک و نشان دهنده آینده تولد دوباره و رستگاری است (زاهدی، ۱۳۸۲: ۲۸).

در اشعار فروغ نیز بازتاب صورت مثالی کودک را مشاهده می‌کنیم. برخی از محققین با دیدگاهی متفاوتی به وجود دوران کودکی در اشعار فروغ نگریسته‌اند، لیکن اگر با کهن‌الگویی که شرح آن گذشت به سراغ شعر فروغ برویم، دستاوردهای «اسطوره‌شناسانه» و «روان‌شناسانه» بهتری خواهیم داشت. در بند زیر دو صورت مثالی «تولد دوباره» و «کودک» را توأمان شاهد هستیم:

بگذار در پناه شب از ماه بار بردارم
بگذار پر شوم
از قطره‌های کوچک باران
از قلب‌های رشد نکرده
از حجم کودکان به دنیا نیامده
بگذار پر شوم
شاید که عشق من
گهواره تولد عیسی‌ای دیگری باشد

(فروغ، ۱۳۷۹: ۱۲۹)

او در فضای خود
چون بوی کودکی
پیوسته خاطرات معصومی را
بیدار می‌کند

او مثل یک سرود خوش عامیانه است
سرشار از خشونت و عریانی

(همان: ۱۳۱)

کهن الگوی «عشق»

مفهوم عشق در ذهن همه افراد بشر جای دارد. این عشق می‌تواند عشق به هر چیز باشد، عشق به موجودی برتر، عشق به انسان و سایر موجودات. عشق از بدو تولد انسان در نهاد او نهفته است. همان زودآشنای دیرپافته که انسان سرانجام به وجود او پی می‌برد. این موجود نهفته، خود زمینه رسیدن به عشق‌های دیگر را هموار می‌سازد و زندگی عاشقانه بشر را سر و سامان می‌دهد.

از زاویه نگاه کهن الگویی «عشق موجب انسجام درونی وجود است، جسم و روان و خودآگاهی و ناخودآگاهی را هماهنگ می‌سازد» (سرانو، ۱۳۷۶: ۱۱۴). عشق در شعر امروز به آمیزه‌ای از زلال‌ترین حس‌ها و اندیشه‌ها و در قالبی از مناسب‌ترین شکل‌های بیان شعری رخ می‌نماید و فروغ از چهره‌های برجسته آن است. عشق در نگاه فرخزاد ابدی و ازلی است، پایان پذیر نیست و با گذر زمان نیز فراموش نمی‌شود. در شعر او عشق حضوری انکارناپذیر دارد. عشق او روز و شب ندارد زمان برای او بی مفهوم است. در بند زیر دو کهن الگوی قهرمان و عشق را مشاهده می‌کنیم:

قهرمانی‌ها

- آه

اسب‌ها پیرند

عشق؟

- تنه‌است و از پنجره‌ای کوتاه

به بیابان‌های بی‌مجنون می‌نگرد

به گذرگاهی با خاطره‌ای مغشوش

از خرامیدن ساقی نازک در خلخال

(فروغ، ۱۳۷۹: ۱۲۵)

همچنین در بند زیر:

آن روزها رفتند

آن روزهای خیرگی در رازهای جسم

آن روزهای آشنایی‌های محتاطانه با زیبایی رگ‌های آبی رنگ

دستی که با یک گل

از پشت دیواری صدا می‌زد

یک دست دیگر را

و لکه‌های کوچک جوهر بر این دست مشوش مضطرب ترسان

و عشق

که در سلامی شرم آگین خویشتن را بازگو می‌کرد

(فروغ، ۱۳۷۹: ۱۲۷)

همچنین در بند زیر:

در ظهرهای گرم دودآلود

ما عشقمان را در غبار کوچه می‌خواندیم

ما با زبان ساده گل‌های قاصد آشنا بودیم

ما قلب‌هامان را به باغ مهربانی‌های معصومانه می‌بردیم

و به درختان قرض می‌دادیم

و توپ با پیغام‌های بوسه در دستان ما می‌گشت

و عشق بود

آن حس مغشوشی که در تاریکی هشتی

ناگاه

محصورمان می‌کرد

و جذبمان می‌کرد در انبوه سوزان نفس‌ها و تپش‌ها و تبسم‌های دزدانه

(فروغ، ۱۳۷۹: ۱۳۶)

و:

خطوط را رها خواهیم کرد

و همچنین شمارش اعداد را رها خواهم کرد
و از میان شکل‌های هندسی محدود
به پهنه‌های حسی وسعت چناه خواهم برد
من عریانم، عریانم، عریانم
مثل سکوت‌های میان کلام‌های محبت عریانم
و زخم‌های من همه از عشق است
از عشق، عشق، عشق.
من این جزیره سرگردان را
از انقلاب اقیانوس
و انفجار کوه گذر داده‌ام
و تکه تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود
که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد

(همان: ۱۳۹)

کهن‌الگوی «نقاب»

«واژه پرسونا (Persona) در اصل به معنی نقابی است که بازیگران عهد عتیق به منظور اجرای نقش بر چهره می‌زدند اطلاق می‌گردید. پرسونا ماحصل توافق فرد از یک سو و خواست‌ها و انتظارات جامعه از سوی دیگر است» (تبریزی، ۱۳۷۳: ۴۷). هر طبقه یا گروه اجتماعی رفتار معینی دارند که این رفتار با روش و منش آن‌ها عجین گشته است و با این رفتار و منش بین جامعه شناخته شده‌اند. افراد این گروه تلاش می‌کنند همیشه رفتاری مناسب با این شهرت داشته باشند و به اصطلاح نقاب طبقه خود را به چهره بزنند. از نگاه یونگ «زمانی که نقاب شخصیتی باعث شود که فرد، خود واقعی را از دست بدهد آنگاه است که نقاب جنبه مرضی به خود بگیرد و خطرناک شود» (همان: ۴۷).

کهن‌الگوی نقاب همچون برخی دیگر از کهن‌الگوها نقش کمرنگ‌تری در شعر فروغ دارد و شاید این موضوع را اینگونه بتوان تعبیر کرد که فروغ در اغلب مواردی که از عشق سخن می‌گوید، نقاب عشق را به چهره زده است. نمونه‌هایی که در بحث «کهن‌الگوی

عشق» ذکر کردیم بیانگر ادعای ما خواهد بود. در پایان یادآور می‌شویم که کهن الگوهای مطرح شده توسط روان‌شناسان متعدد بوده و حوزه وسیعی را در بر می‌گیرد، و چه بسا برخی از آن‌ها از جمله عشق و قهرمان دارای شاخه‌های فرعی نیز باشند که در پژوهش حاضر به بررسی اهم آن‌ها پرداخته شد.

نتیجه بحث

نمودهای آشکاری از کهن الگوهای مربوط به بحث نقد روان‌شناسانه در اشعار فروغ دیده می‌شود که به شعر او زیبایی خاصی بخشیده است. کهن الگوی مام بزرگ یا بزرگ بانوی هستی و عشق و قهرمان و تولد دوباره از اهم مواردی است که در شعر فروغ بازتاب ویژه‌ای دارد. مجموعه تولدی دیگر یکی از نمودهای آشکار انواع کهن الگوها در مجموعه اشعار اوست. مطالعه شعر فرخزاد با در نظر گرفتن این کهن الگوها در فهم و درک اهمیت شعر مؤثر است و پژوهشگران را در گشودن برخی از گره‌های اسطوره‌ای و روان‌شناسانه در شعر او یاری می‌کند.

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که نمادهای موجود در شعر فرخزاد اغلب در حوزه کهن الگوها بحث‌پذیر است و با در نظر گرفتن کهن الگوها می‌توان تفسیر بهتری از شعر او ارائه کرد.

کتابنامه

- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۲ش، *در حیات کوچک پاییز در زندان*، تهران: نشر زمستان.
- بیلسکر، ریچارد. ۱۳۸۳ش، *اندیشه یونگ*، ترجمه حسین پاینده، تهران: نشر آشیان.
- تبریزی، غلامرضا. ۱۳۷۳ش، *نگرشی بر روان‌شناسی یونگ*، تهران: نشر جاودان خرد.
- جلالی، بهروز. ۱۳۷۵ش، *فروغ فرخزاد (جاودانه ماندن در اوج زیستن)*، تهران: مروارید.
- جونز، ارنست و همکاران. ۱۳۳۱ش، *رمز و مثل در روانکاوی*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر توس.
- زاهدی، زهره. ۱۳۸۲ش، *یک گام تا مهتاب و یونگ*، تهران: نشر سوگند.
- سرانو، ماتیلدا. ۱۳۷۶ش، *با یونگ و هسه*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر بدیهه.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۳ش، *نقد ادبی*، تهران: نشر فردوس.
- عابدی، کامیار. ۱۳۷۷ش، *تنها تر از یک برگ (زندگی و شعر فروغ)*، تهران: میترا.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۵۰ش، *دفترهای زمانه*، تهران: نشر سکه.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۷۰ش، *مجموعه اشعار*، چاپ هفدهم، تهران: نشر مروارید.
- فرخزاد، فروغ. بی تا، *دیوان کامل فروغ فرخزاد*، چاپ آلمان: بی تا.
- فورد هام، ف. ۱۳۵۱ش، *مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر اشرفی.
- مورنو، آنتونیو. ۱۳۸۸ش، *یونگ خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز.
- والتر اودانیک، ولودیمیر. ۱۳۷۹ش، *یونگ و سیاست*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- الیاده، میرچا. ۱۳۷۵ش، *اسطوره، رؤیا، راز*، ترجمه رؤیا منجم، تهران: نشر فکر روز.
- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۶۸ش، *چهار صورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۸۷ش، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: نشر جامی.

Bibliography

- Jung, Carl Gustav, Herbert Read, Micheal Fordham, Gerhard Adler (1979). The collected works of C.G Jung.
- Henderson, Joseph Lewis (1967). *Thershods of Initiation*. Wesleyan university press.
- Akhavan Sales, Mahdi (1993): *In the Small Yard of the Fall in Prison*, Zemestan Publication.
- Eliadeh, Mircha (1996): *Myth, Dream, Secret*; Translated by Monajjem, Tehran: Fekr-e Rooz Publication.
- Bilsker, Richard (2004): *Jung's Thought*, Translated by Hossein Payandeh, Tehran: Ashian Publication.

- Tabrizi, Gholamreza (2000): An Attitude to the Psychology of Jung, the Javdan Kherad Publication.
- Jones Ernst et al. (1952): The Secret in Psychoanalysis, Translated by Jalal Sattari, Toos Publication.
- Jung, Carl Gustav, Herbert Read, Michael Fordham, Gerhard Adler (1979). The collected works of C.G Jung.
- Henderson, Joseph Lewis (1967). Thresholds of initiation. Wesleyan University Press.
- Zahedi, Zohreh (2003): A Step to the Moon and Jung, Tehran: Sogand Publication.
- Sarano, Matilda (1997): With Jung and Hesse, Translated by Jalal Sattari, Tehran: Badiheh Publication.
- Shamisa, Sirus (2004): Literary Criticism, Tehran: Ferdows Publication.
- Abedi, Kamyar (1998): Lonlier Than A Leaf (The Life and Poetry of Forough), Tehran: Mitra.
- Farrokhzad, Forough (1350): Zamaneh Offices, Tehran, Sekkeh Publication.
- Farrokhzad, Forough (1990): Collection of Poems, Morvarid Publication, Seventeenth Edition, Tehran.
- Forough Farrokhzad's Divan-e Kamel, German edition.
- Jalali, Behrooz (1996): Forough Farrokhzad (To stay immortal at the peak of life) Tehran: Morvarid Publication.
- Fordam, F (1351): An investigation into Jung's Psychology, Translated by Jalal Sattari, Ashrafi Publication.
- Moreno, Antonio (2008): Jung, Gods and Modern Man, Translated by Dariush Mehrjooyi, Fifth Edition, Tehran: Markaz Publication.
- Jung, Carl Gustav (2008): Man and his Symbols; Translated by Mahmoud Soltanieh, Tehran: Jaami Publication.
- Jung, Carl Gustavo (1368): Four Archetypes; Translated by Parvin Faramarzi, Mashhad: Astan Quds Razavi.
- Jung, Carl Gustav, Herbert Read, Michel Fordham, Gerhard Adler (1979). The collected works of C.G Jung.
- Henderson, Joseph Lewis (1967). thresholds of initiation. Wesleyan University Press.

